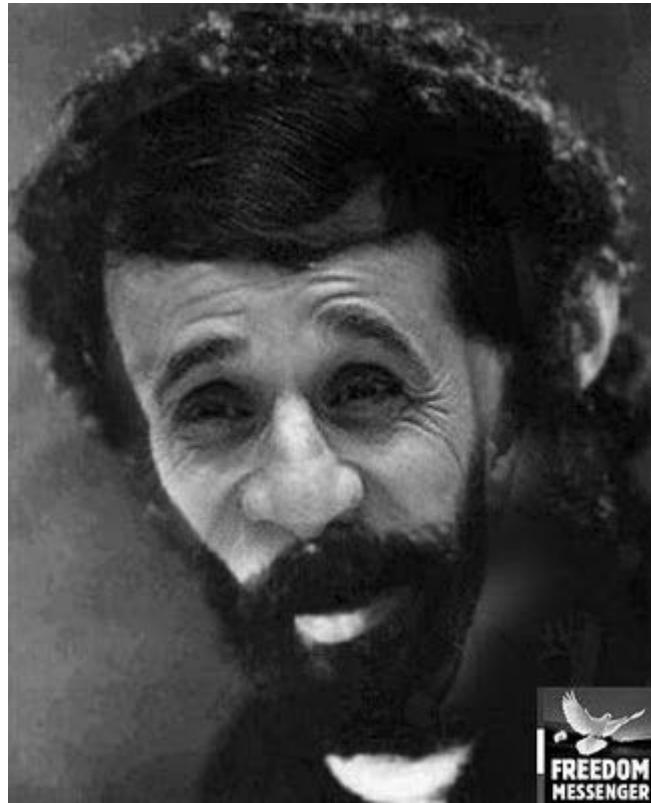


# سهراب ابلهی نژاد



روزگارم      بـ      نیست

چاه      نفتی      دارم

پول      سر      گازی

سر      سوزن      عقلی

دوستانی ، دستشان داغ و درفش

و سخنگویی که همین نزدیکیست

لای      این      شب      بوها

گوئیا      ...

# پای آن کاج بلند

اهل تهرانم

از همان روزکه خوردم پیسی  
توى میدان ولیعصر، شدم تهرانی

...

اهل تهرانم

پیشه ام حرافیست

گاه گاهی قفسی میسازم توى اوین

تا به آواز جوانی که در آن زندانیست

غم بدبختیتان شود تازه

چه خیالی،،، چه خیالی میدانم

همشون بی جانند

خوب میدانم

حاصل دولت من بی نانی است

...

من مسلماتم

برسرم هاله‌ی نور

جانمازم پرچم

مهرم زور

قصر، سجاده من

من وضو باخون مردم پیرو جوان میگیرم

من نمازم را

پی تکبیرة الاحرام فقيه

پی قدامت شورای نگهبان خواندم

کعبه ام بر لب چاه

کعبه ام توی جمکران افتادست

کعبه من مث یک زندانی

می براه راه رود

می رود بند به بند

من حجرالاسود

کله‌ی تار و سیاه او باماست

اهل تهرانم

نسبم شاید برسد

به یه هندونه‌ی کالی در چین

نسب من شاید

به پسر عمه چاوز برسد

رهبرم بی خبر از خواب پرید  
شد زیبا جتنی  
مرد بقال از من پرسید  
چند مثقال کراک میخواهی  
من ازاو پرسیدم  
رأی مفت سیری چند؟